

شنبه چهارم شهر رجب ۱۳۲۹ هجری که هفتم یا هشتم سرطان است، صبح خانم با بچه ها عازم شمیران گردیدند و بنده عصر تنها سوار شده، تقریباً نیم ساعت از شب وارد منزل تجریش گردیدم. شکر خداوند را به جای آورده، در گوشه ای دراز کشیده و متفکر به حالات این چند ساله مملکت ایران بودم که چه بود و چه شد و چه خواهد شد. به عقیده بنده، خدا می دانست و خدا می داند و لاغیر. باری چون اصل کتاب است قدری شرح بهار امسال و مختصری از زمانی که در او هستیم نگاشته آید. بعدها انشاء الله اگر صیدی شد و زمانه فرصتی داد بنویسم. اولاً بهار امسال بهاری بود که من به سن خود ندیده بودم، حتی از پیرمردهای خیلی مسن که سوال می شد ندیده بودند. تقریباً یک ماه با همه سال تفاوت داشت و عقب بود. اگر تابستان امسال هم بخواد همچشمی با زمستان و بهارش نماید، واویلا!

اما وضع مملکت و وزرا و عدلیه و غیره؛ مدتی است که دیگر لفظ مشروطه و مستبد به کلی از میان رفته و الفاظ جدید اختراع شده به میان آمده است. قسم به خداوند که اگر بدانند چه می کنند فقط چیزی که هست باقیمانده دیوار خراب مملکت را با کلنگ نادانی و این الفاظ مهمل، دارند خراب می نمایند. گروهی اسم خود را اعتدالی گذارده و انجمن ها دارند که مرده شور اعتدالشان را ببرد. برخی خود را انقلابی قلم داده که خداوند انقلابشان را به زمین گرم بزند. بعضی خود را دموکرات و حزب اتفاق ترقی نامیده و در هم ریخته اند، معلوم نیست چه ... میل می فرمایند. وزرا هم برای خود هیأتی دارند که معلوم نیست صبح کی وزیر است و شام کی امیر. واقع مرده شور هیأتشان را ببرد.....

برگرفته از کتاب وقایع الزمان؛ خاطرات شکاریه، دوستعلی خان معیرالممالک، به کوشش خدیجه نظام مافی، نشر تاریخ ایران، ۱۳۹۰.